



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

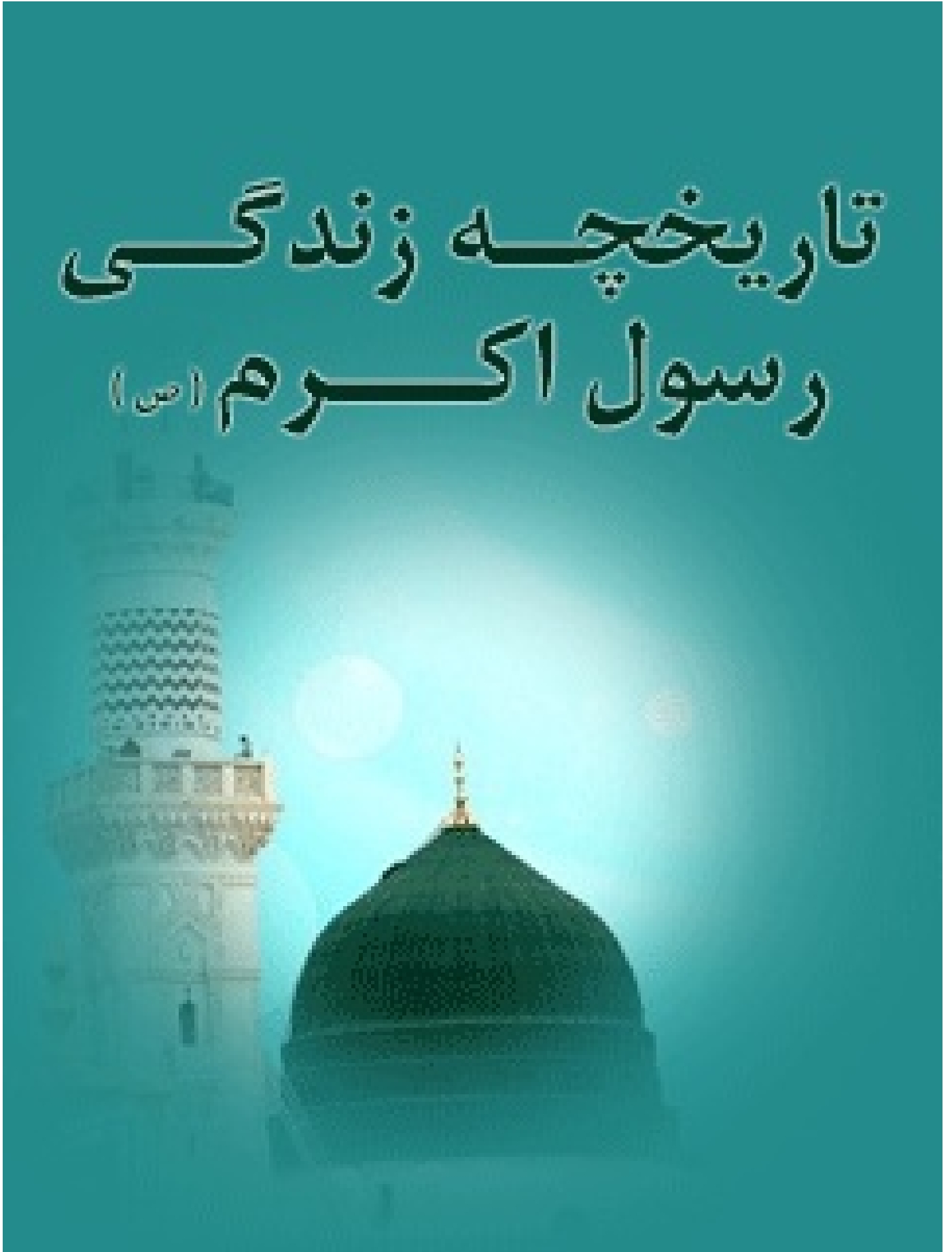
گامی



عمران  
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# تاریخچہ زندگی رسول اکرم (ص)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تاریخچه زندگی رسول اکرم

نویسنده:

مجله حوزه

ناشر چاپی:

مجله حوزه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	..... فهرست
۶	..... تاریخچه زندگی رسول اکرم
۶	..... مشخصات کتاب
۶	..... ولادت و دوران کودکی
۶	..... مسافرتها
۶	..... شغلها
۶	..... پیغمبر اکرم در عصر جاهلیت
۱۰	..... دعوت از خویشاوندان
۱۰	..... قریش و پیامبر
۱۱	..... مردم مدینه و رسول اکرم
۱۱	..... جلسه دارالندوه
۱۲	..... هجرت پیامبر اکرم
۱۳	..... غار ثور
۱۴	..... مهاجرین
۱۴	..... انصار
۱۴	..... منافقین و پیامبر اکرم
۱۶	..... تاریخچه نبرد مسلمین
۱۶	..... غزوه احد
۱۶	..... صلح حدیبیه
۱۷	..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## تاریخچه زندگی رسول اکرم

### مشخصات کتاب

نویسنده: مجله حوزه

ناشر: مجله حوزه

### ولادت و دوران کودکی

ولادت پیغمبر اکرم به اتفاق شیعه و سنی در ماه ربیع الاول است - گو اینکه اهل تسنن بیشتر روز دوازدهم را گفته اند و شیعه بیشتر روز هفدهم را - به استثنای شیخ کلینی صاحب کتاب کافی که ایشان هم روز دوازدهم را روز ولادت می دانند. رسول خدا در چه فصلی از سال متولد شده است؟ در فصل بهار. در السیره الحلبیه می نویسد: ولد فی فصل الربیع در فصل ربیع به دنیا آمد. بعضی از دانشمندان امروز حساب کرده اند تا ببینند روز ولادت رسول اکرم با چه روزی از ایام ماههای شمسی منطبق می شود - به این نتیجه رسیده اند که دوازدهم ربیع آن سال مطابق می شود با بیستم آوریل - و بیستم آوریل مطابق است با سی و یکم فروردین. و قهرا هفدهم ربیع مطابق می شود با پنجم اردیبهشت. پس قدر مسلم این است که رسول اکرم در فصل بهار به دنیا آمده است حال یا سی و یکم فروردین یا پنجم اردیبهشت. در چه روزی از ایام هفته به دنیا آمده است؟ شیعه معتقد است که در روز جمعه به دنیا آمده اند - اهل تسنن بیشتر گفته اند در روز دوشنبه. در چه ساعتی از شبانه روز به دنیا آمده اند؟ شاید اتفاق نظر باشد که بعد از طلوع فجر به دنیا آمده اند - در بین الطلوعین.

### مسافرتها

رسول اکرم - به خارج عربستان فقط دو مسافرت کرده است که هر دو قبل از دوره رسالت و به سوریه بوده است. یکسفر در دوازده سالگی همراه عمویش ابوطالب - و سفر دیگر در بیست و پنج سالگی به عنوان عامل تجارت برای زنی بیوه به نام خدیجه که از خودش پانزده سال بزرگتر بود و بعدها با او ازدواج کرد. البته به بعد از رسالت - در داخل عربستان مسافرتهایی کرده اند. مثلاً به طائف رفته اند - به خیبر که شصتفرسخ تا مکه فاصله دارد و در شمال مکه است رفته اند - به تبوک که تقریباً مرز سوریه است و صد فرسخ تا مدینه فاصله دارد رفته اند - ولی در ایام رسالت از جزیره العرب هیچ خارج نشده اند.

### شغلها

پیغمبر اکرم چه شغلهایی داشته است؟ جز شبانی و بازرگانی - شغل و کار دیگری را ما از ایشان سراغ نداریم. بسیاری از پیغمبران در دوران قبل از رسالتشان شبانی می کرده اند (حالا این چه از الهی ای دارد - ما درست نمی دانیم) همچنانکه موسی شبانی کرده است. پیغمبر اکرم هم قدر مسلم این است که شبانی می کرده است. گوسفندانی را با خودش به صحرا می برده است - رعایت می کرده و می چرانیده و بر می گشته است. بازرگانی هم که کرده است. با اینکه یک سفر - سفر اولی بود که خودش می رفت به بازرگانی (فقط یک سفر در دوازده سالگی همراه عمویش رفته بود). آن سفر را با چنان مهارتی انجام داد که موجب تعجب همگان شد.

### پیغمبر اکرم در عصر جاهلیت

سوابق قبل از رسالت پیغمبر اکرم چه بوده است؟ در میان همه پیغمبران جهان - پیغمبر اکرم یگانه پیغمبری است که تاریخ کاملاً مشخصی دارد... الف- در همه آن اهل سال قبل از بعثت - در آن محیط که فقط و فقط محیط بت پرستی بود - او هرگز بتی را سجده نکرد. البته عده قلیلی بوده اند معروف به (حنفا) که آنها هم از سجده کردن بتها احتراز داشته اند ولی نه اینکه از اول تا آخر عمرشان - بلکه بعداً این فکر برایشان پیدا شد که این کار - کار غلطی است و از سجده کردن بتها اعراض کردند و بعضی از آنها مسیحی شدند. اما پیغمبر اکرم در همه عمرش - از اول کودکی تا آخر - هرگز اعتنائی به بت و سجده بت نکرد. این - یکی از مشخصات ایشان است. ب- پیش از بعثت برای خدیجه که بعد به همسری اش در آمد - یک سفر تجارتنی به شام انجام داد در آن سفر بیش از پیش لیاقت و استعداد و امانتو درستکاری اش روشن شد او در میان مردم آنچنان به درستی شهره شده بود که لقب (محمد امین) یافته بود امانتها را به او می سپردند. پس از که با او پیدا کردند - باز هم امانتهای خود را به او می سپردند - از همین بعثت نیز قریش با همه دشمنی ای رو پس از هجرت به مدینه - علی (علیه السلام) را چند روزی بعد از خود باقی گذاشت که امانتها را به صاحبان اصلی برساند. در بسیاری از کارها به عقل او اتکا می کردند. عقل و صداقت و امانت از صفاتی بود که پیغمبر اکرم سخته آنها مشهور بود به طوری که در زمان رسالت وقتی که فرمود آیا شما تاکنون از من سخن خلافی شنیده اید - همه گفتند: ابد - ما تو را به صدق و امانت می شناسیم. یکی از جریانهایی که نشان دهنده عقل و فطانت ایشان است - این است که وقتی خانه خدا را خراب کردند (دیوارهای آن را برداشتند) تا دو مرتبه بسازند - حجر الاسود را نیز برداشتند. هنگامی که می خواستند دو مرتبه آنرا نصب کنند - این قبیله می گفت من باید نصب کنم - آن قبیله می گفتن باید نصب کنم - و عنقریب بود که زد و خورد شدیدی روی دهد. پیغمبر اکرم آمد قضیه را به شکل خیلی ساده ای حل کرد. قضیه - معروف است - دیگر نمی خواهم وقت شما را بگیرم. مسئله دیگری که باز در دوران قبل از رسالت ایشان هست - مسئله احساس تأییدات الهی است. پیغمبر اکرم بعدها در دوره رسالت - از کودکی خودش فرمود. از جمله فرمود من در کارهای اینها شرکت نمی کردم... گاهی هم احساس می کردم که گویی یک نیروی غیبی مرا تأیید می کند. می گوید من هفت سالم بیشتر نبود - عبدالله بن جدعان که یکی از اشراف مکه بود - عمارتی می ساخت. بچه های مکه به عنوان کار ذوقی و کمکدادن به او می رفتند از نقطه ای به نقطه دیگر سنگ حمل می کردند. من هم می رفتم همین کار را می کردم. آنها سنگها را در دامنشان می ریختند - دامنشان را بالا می زدند و چون شلوار نداشتند کشف عورت می شد. من یک دفعه تا رفتم سنگ را گذاشتم در دامنم - مثل اینکه احساس کردم که دستی آمد و زد دامن را از دستم انداخت - حس کردم که من نباید این کار را بکنم - با اینکه کودکی هفت ساله بودم. از جمله قضایای قبل از رسالت ایشان - به اصطلاح متکلمین (ارهاصات) است که همین داستان ملک هم جزء ارهاصات به شمار می آید. رؤیاهای فوق العاده عجیبی بوده که پیغمبر اکرم مخصوصاً در ایام نزدیک به رسالتش می دیده است. می گوید من خوابهایی می دیدم که: یأتی مثل فلق الصبح مثل فجر - مثل صبح صادق - صادق و مطابق بود - اینچنین خوابهای روشن می دیدم. چون بعضی از رؤیاهای همان نوع وحی و الهام است - نه هر رؤیایی - نه رؤیایی که از معده انسان بر می خیزد - نه رؤیایی که محصول عقده ها - خیالات و توهمات پیشین است. جزء اولین مراحل که پیغمبر اکرم برای الهام و وحی الهی در دوران قبل از رسالت طی می کرد - دیدن رؤیاهایی بود که به تعبیر خودشان مانند صبح صادق ظهور می کرد - چون گاهی خود خواب برای انسان روشن نیست - پراکنده است - و گاهی خواب روشن است ولی تعبیرش صادق نیست - اما گاه خواب در نهایت روشنی است - هیچ ابهام و تاریکی و به اصطلاح آشفتگی ندارد - و بعد هم تعبیرش در نهایت وضوح و روشنایی است. از سوابق دیگر قبل از رسالت رسول اکرم یعنی در فاصله ولادت تا بعثت - این است که - عرض کردیم - تا سن بیست و پنج سالگی دو بار به خارج عربستان مسافرت کرد. پیغمبر فقیر بود - از خودش نداشت یعنی به اصطلاح یک سرمایه دار نبود. هم یتیم بود - هم فقیر و هم تنها. یتیم بود - خوب معلوم است - بلکه به قول (نصاب) (لطیم) هم بود یعنی پدر و مادر هر دو از سرش رفته بودند. فقیر بود - برای اینکه یک شخص سرمایه داری نبود -

خودش شخصا کار می کرد و زندگی می نمود - و تنها بود. وقتی انسان روحی پیدا می کند و به مرحله ای از فکر و افق فکری و احساسات روحی و معنویات می رسد که خواه ناخواه دیگر با مردم زمانش تجانس ندارد - تنها می ماند. تنهایی روحی از تنهایی جسمی صد درجه بدتر است. اگر چه این مثال خیلی رسا نیست - ولی مطلب را روشن می کند: شما یک عالم بسیار عالم و بسیار با ایمانی را در میان مردمی جاهل و بی ایمان قرار بدهید. ولو آن افراد - پدر و مادر و برادران و اقوام نزدیکش باشند - او تنهاست. یعنی پیوند جسمانی نمی تواند او را با اینها پیوند بدهد. او از نظر روحی در یک افق زندگی می کند و اینها در افق دیگری. گفت: (چندان که نادان را از دانا وحشت است - دانا را صد چندان از نادان نفرت است). پیغمبر اکرم در میان قوم خودش تنها بود - همفکر نداشت. بعد از سی سالگی در حالی که خودش با خدیجه زندگی و عائله تشکیل داده است - کودکی را در دو سالگی از پدرش می گیرد و می آورد در خانه خودش. کودک - علی بن ابی طالب است. تا وقتی که مبعوث می شود به رسالت و تنهائیش با مصاحبت وحی الهی تقریباً از بین می رود - یعنی تا حدود دوازده سالگی این کودک - مصاحب و همراهش فقط این کودک است. یعنی در میان همه مردم مکه کسی که لیاقت همفکری و همروحوئی و هم افقی او را داشته باشد - غیر از این کودک نیست. خود علی (ع) نقل می کند که من بچه بودم - پیغمبر وقتی به صحرا می رفت - مرا روی دوش خود سوار می کرد و می برد. در بیست و پنج سالگی - معنی خدیجه از او خواستگاری می کند. البته مردم باید خواستگاری بکنند ولی این زن شیفته خلق و خوی و معنویت و زیبایی و همه چیز حضرت رسول است. خودش افرادی را تحریک می کند که این جوان را وادار کنید که بیاید از من خواستگاری کند. می آیند - می فرماید آخر من چیزی ندارم. خلاصه به او می گویند تو غصه این چیزها را نخور و به او می فهمانند که خدیجه ای که تو می گویی اشراف اعیان و رجال و شخصیتها از او خواستگاری کرده اند و حاضر نشده است - خودش می خواهد. تا بالاخره داستان خواستگاری و ازدواج رخ می دهد. عجیب این است: حالا که همسر یک زن بازرگان و ثروتمند شده است - دیگر دنبال کار بازرگانی نمی رود. تازه دوره وحدت یعنی دوره انزوا - دوره خلوت - دوره تحنف و دوره عبادتش شروع می شود. آن حالت تنهایی یعنی آن فاصله روحی ای که او با قوم خودش پیدا کرده است - روز بروز زیادتر می شود. دیگر این مکه و اجتماع مکه - گویی روحش را می خورد. حرکتی کند تنها در کوههای اطراف مکه راه می رود - تفکر و تدبر می کند. خدا می داند که چه عالمی دارد - ما که نمی توانیم بفهمیم. در همین وقت است که غیر از آن کودک یعنی علی (ع) کس دیگر - همراه و مصاحب او نیست. ماه رمضان که می شود در یکی از همین کوههای اطراف مکه - که در شمال شرقی این شهر است و از سلسله کوههای مکه مجزا و مخروطی شکل است - به نام کوه (حرا) که بعد از آن دوره اسمش را گذاشتند جبل النور (کوه نور) خلوت می گزیند. شاید خیلی از شما که به حج مشرف شده اید این توفیق را پیدا کرده اید که به کوه حرا و غار حرا بروید. و من دو بار این توفیق نصیب شده است و جزء آرزوهایم این است که مکرر در مکرر این توفیق برای من نصیب بشود. برای یک آدم متوسط حداقل یک ساعت طول می کشد که از پائین دامنه این کوه برسد به قله آن - و حدود سه ربع هم طول می کشد تا پائین بیاید. ماه رمضان که می شود اصلاً به کلی مکه را رها می کند و حتی از خدیجه هم دوری می گزیند. یک توشه خیلی مختصر - آبی - نانی با خودش بر می دارد و می رود به کوه حرا و ظاهراً خدیجه هر چند روز یک مرتبه کسی را می فرستاد تا مقداری آب و نان برایش ببرد. تمام این ماه را به تنهایی در خلوت می گذرانند. البته گاهی فقط علی (ع) در آنجا حضور داشته و شاید همیشه علی (ع) بوده - این را من الان نمی دانم. قدر مسلم این است که گاهی علی (ع) بوده است - چون می فرماید: و لقد جاورت رسول الله (ص) بحراء حین نزول الوحی. آن ساعتی که وحی نزول پیدا کرد من آنجا بودم. از آن کوه پائین نمی آمد و در آنجا خدای خودش را عبادت می کرد. اینکه چگونه تفکر می کرد - چگونه به خدای خودش عشق می ورزید و چه عوالمی را در آنجا طی می کرد - برای ما قابل تصور نیست. علی (ع) در این وقتبچه ای است حداکثر دوازده ساله. در آن ساعتی که بر پیغمبر اکرم وحی نازل می شود - او آنجا حاضر است. پیغمبر یک عالم دیگری را دارد طی می کند. هزارها مثل ما اگر در آنجا می بودند چیزی را



در اطراف خود احساس نمی کردند ولی علی (ع) یک دگرگونی‌هایی را احساس می کند. قسمتهای زیادی از عوالم پیغمبر را درک می کرده است - چون می گوید: ولقد سمعت رنة الشيطان حين نزول الوحي. من صدای ناله شیطان را در هنگام نزول وحی شنیدم. مثل شاگرد معنوی که حالات روحی خودش را به استادش عرضه می دارد - به پیغمبر عرض کرد: یا رسول الله! آن ساعتی که وحی داشت بر شما نازل می شد - من صدای ناله این ملعون را شنیدم. فرمود بله علی جان! انک تسمع ما اسمع و تری ما اری و لکنک لست بنبی. شاگرد من! تو آنها که من می شنوم - می شنوی و آنها که من می بینم - می بینی ولی تو پیغمبر نیستی. پاره ای از شب - گاهی نصف - گاهی ثلثو گاهی دو ثلث شب را به عبادت می پرداخت با اینکه تمام روزش خصوصا در اوقات توقف در مدینه در تلاش بود - از وقت عبادتش نمی کاست او آرامش کامل خویش را در عبادت و راز و نیاز با حق می یافت عبادتش به منظور طمع بهشتو یا ترس از جهنم نبود - عاشقانه و سپاسگزارانه بود روزی یکی از همسرانش گفت: تو دیگر چرا آن همه عبادت می کنی؟ تو که آمرزیده ای! جواب داد: آیا یک بنده سپاسگزار نباشم؟ بسیار روزه می گرفت. علاوه بر ماه رمضان و قسمتی از شعبان - یک روز در میان روزه می گرفت دهه آخر ماه رمضان بسترش بکلی جمع می شد و در مسجد معتکف می گشت و یکسره به عبادتمی پرداخت - ولی به دیگران می گفت: کافی است در هر ماه سه روز روزه بگیرید می گفت: به اندازه طاقت عبادت کنید - بیش از ظرفیت خود بر خود تحمیل نکنید که اثر معکوس دارد. با رهبانیت و انزوا و گوشه گیری و ترک اهل و عیال مخالف بود - بعضی از اصحاب که چنین تصمیمی گرفته بودند مورد انکار و ملامت قرار گرفتند می فرمود: بدن شما - زن و فرزند شما و یاران شما همه حقوقی بر شما دارند و می باید آنها را رعایت کنید. در حال انفراد - عبادت را طول می داد - گاهی در حال تهجد ساعتها سرگرم بود - اما در جماعت به اختصار می کوشید - رعایت حال اضعف مامومین را لازم می شمرد و به آن توصیه می کرد. یکی از سوابق رسول خدا این است که امی بود یعنی مکتب نرفته و درس نخوانده بود و نزد هیچ معلمی نیاموخته و با هیچ نوشته و دفتر و کتابی آشنا نبوده است. احدی از مورخان - مسلمان یا غیر مسلمان - مدعی نشده است که آن حضرت در دوران کودکی یا جوانی - چه رسد به دوران کهولت و پیری که دوره رسالت است - نزد کسی خواندن یا نوشتن آموخته است - و همچنین احدی ادعا نکرده و موردی را نشان نداده است که آن حضرت قبل از دوران رسالت یکسره خوانده و یا یک کلمه نوشته است. مردم عرب - بالاخص عرب حجاز - در آن عصر و عهد به طور کلی مردمی بی سواد بودند. افرادی از آنها که می توانستند بخوانند و بنویسند انگشت شمار و انگشت نما بودند. عادتاً ممکن نیست که شخصی در آن محیط - این فن را بیاموزد و در میان مردم به این صفت معروف نشود... خاور شناسان نیز که با دیده انتقاد به تاریخ اسلامی می نگرند کوچکترین نشانه ای بر سابقه خواندن و نوشتن رسول اکرم نیافته - اعتراف کرده اند که او مردی درس ناخوانده بود و از میان ملتی درس ناخوانده برخاست. کارلایل در کتاب معروف الابطال می گوید: (یک چیز را نباید فراموش کنیم و آن اینکه محمد هیچ درسی از هیچ استادی نیاموخته است - صنعت خط تازه در میان مردم عرب پیدا شده بود. به عقیده من حقیقت این است که محمد با خط و خواندن آشنا نبود - جز زندگی صحرا چیزی نیاموخته بود. (ویل دورانت در تاریخ تمدن می گوید: (ظاهراً هیچ کس در این فکر نبود که وی (رسول اکرم) را نوشتن و خواندن آموزش داد. در آن موقع هنر نوشتن و خواندن به نظر عربان اهمیتی نداشت و به همین جهت در قبیله قریش بیش از هفده تن خواندن و نوشتن نمی دانستند. معلوم نیست که محمد شخصا چیزی نوشته باشد. از پس پیمبری کاتب مخصوص داشت. معذکک معروف ترین و بلیغ ترین کتاب زبان عربی به زبان وی جاری شد و دقایق امور را بهتر از مردم تعلیم داده شناخت. غرض از نقل سخن اینان استشهاد به سخنان نیست. برای اظهار نظر در تاریخ اسلام و مشرق - خود مسلمانان و مشرق زمینها شایسته ترند. نقل سخن اینان برای این است که کسانی که خود شخصا مطالعه ای ندارند بدانند که اگر کوچکترین نشانه ای در این زمینه وجود می داشت از نظر مورخان کنجکاو و منتقد غیر مسلمان پنهان نمی ماند. رسول اکرم در خلال سفری که همراه ابو طالب به شام رفت - ضمن استراحت در یکی از منازل بین راه - برخورد کوتاهی با یک راهب به نام بحیرا داشته است. این برخورد - توجه خاورشناسان

را جلب کرده است که آیا پیغمبر اسلام از همین برخورد کوتاه چیزی آموخته است؟ وقتی که چنین حادثه کوچکی توجه مخالفان را در قدیم و جدید برانگیزد - به طریق اولی اگر کوچکترین سندی برای سابقه آشنایی رسول اکرم با خواندن و نوشتن وجود می داشت - از نظر آنان مخفی نمی ماند و در زیر ذره بینهای قوی این گروه چندین بار بزرگتر نمایش داده می شد... آنچه قطعی و مسلم است و مورد اتفاق علمای مسلمین و غیر آنهاست این است که ایشان قبل از رسالت کوچکترین آشنایی با خواندن و نوشتن نداشته اند. اما دوره رسالت آن اندازه قطعی نیست. در دوره رسالت نیز آنچه مسلم تر است نوشتن ایشان است - ولی نخواندنشان آن اندازه مسلم نیست. از برخی روایات شیعه ظاهر می شود که ایشان در دوره رسالت می خوانده اند ولی نمی نوشته اند - هر چند روایات شیعه نیز در این جهت وحدت و تطابق ندارند. آنچه از مجموع قراین و دلایل استفاده می شود این است که در دوره رسالت نیز نه خوانده اند و نه نوشته اند برای اینکه دوره ما قبل رسالت رسیدگی کنیم لازم است درباره وضع عمومی عربستان در آن عصر از لحاظ خواندن و نوشتن بحث کنیم. از تواریخ چنین استفاده می شود که مقارن ظهور اسلام - افرادی در آن محیط که خواندن و نوشتن می دانسته اند بسیار معدود بوده اند. در اسد الغابه ذیل احوال تمیم بن جراشه ثقفی داستانی از او نقل می کند که به صراحت می فهماند پیغمبر اکرم حتی در دوره رسالتش می خوانده و نه می نوشته است - در کتب تواریخ نام دبیران رسول خدا آمده است. یعقوبی در جلد دوم تاریخ خویش می گوید: دبیران رسول خدا که وحی - نامه ها و پیمان نامه ها را می نوشتند اینان اند: علی بن ابی طالب (ع) - عثمان بن عفان - عمرو بن العاص - معاویه بن ابی سفیان - شرحبیل بن حسنه - عبدالله بن سعد بن ابی سرح - مغیره بن شعبه - معاذ بن جبل - زید بن ثابت - حنظله بن الربیع - ابی بن کعب - جهیم بن الصلت - حصین النمیری. مسعودی در التنبیه والاشراف تا اندازه ای تفصیل می دهد که این دبیران - هر کدام چه نوع کاری را به عهده داشته اند و نشان می دهد که این دبیران بیش از این توسعه کار داشته و نوعی نظم و تشکیلات و تقسیم کار در میان بوده است.

### دعوت از خویشاوندان

در اوائل بعثت پیغمبر اکرم آیه آمد: - انذر عشیرتک الاقرین - خویشاوندان نزدیک را انذار و اعلام خطر کن. هنوز پیغمبر اکرم اعلام دعوت عمومی به آن معنا نکرده بودند. می دانیم در آن هنگام علی (ع) بچه ای بوده در خانه پیغمبر. (علی ع) از کودکی در خانه پیغمبر بودند که آن هم داستانی دارد) رسول اکرم به غذایی ترتیب بده و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را دعوت کن. علی (ع) هم غذایی از گوشت درست کرد و مقداری شیر نیز تهیه کرد که آنها بعد از غذا خوردند. پیغمبر اکرم اعلام دعوت کرد و فرمود من پیغمبر خدا هستم و از جانب خدا مبعوثم. من مأمورم که ابتدا شما را دعوت کنم و اگر سخن مرا بپذیرید سعادت دنیا و آخرت نصیب شما خواهد شد. ابولهب که عمومی پیغمبر بود تا این جمله را شنید - عصبانی و ناراحت شد و گفت تو ما را دعوت کردی برای اینکه چنین مزخرفی را به ما بگویی؟! جارو جنجال راه انداخت و جلسه را بهم زد. پیغمبر اکرم برای بار دوم به علی (ع) دستور تشکیل جلسه را داد. خود امیرالمؤمنین که راوی هم هست می فرماید که اینها حدود چهل نفر بودند یا یکی کم یا یکی زیاد. در دفعه دوم پیغمبر اکرم به آنها فرمود هر کسی از شما که اول دعوت مرا بپذیرد - وصی - وزیر و جانشین من خواهد بود. غیر از علی (ع) احدی جواب مثبت نداد و هر چند بار که پیغمبر اعلام کرد - علی (ع) از جا بلند شد. در آخر پیغمبر فرمود بعد از من تو وصی و وزیر و خلیفه من خواهی بود.

### قریش و پیامبر

زمانی که هنوز حضرت رسول در مکه بودند و قریش مانع بودند که ایشان تبلیغ کنند و وضع سخت و دشوار بود - در ماههای حرام مزاحم پیغمبر اکرم نمی شدند یا لاقول زیاد مزاحم نمی شدند یعنی مزاحمت بدنی مثل کتک زدن نبود ولی مزاحمت تبلیغاتی

وجود داشت. رسول اکرم همیشه از این فرصت استفاده می کرد و وقتی مردم در بازار عکاظ در عرفات جمع می شدند (آن موقع هم حج بود ولی با یک سبک مخصوص) می رفت در میان قبائل گردش می کرد و مردم را دعوت می نمود. نوشته اند در آنجا ابولهب مثل سایه پشت سر پیغمبر حرکت می کرد و هر چه پیغمبر می فرمود - او می گفت دروغ می گوید - به حرفش گوش نکنید. رئیس یکی از قبائل خیلی با فراست بود. بعد از آنکه مقداری با پیغمبر صحبت کرد - به قوم خودش گفت اگر این شخص از من می بود لا-کلتبه العرب. یعنی من اینقدر در او استعداد می بینم که اگر از ما می بود - به وسیله وی عرب را می خوردم. او به پیغمبر اکرم گفت من و قومم حاضریم به تو ایمان بیاوریم (بدون شک ایمان آنها ایمان واقعی نبود) به شرط اینکه تو هم به ما قولی بدهی و آن اینکه بعد از خودت من یا یک نفر از ما را تعیین کنی. فرمود اینکه چه کسی بعد از من باشد - با من نیست با خداست. این - مطلبی است که در کتب تاریخ اهل تسنن آمده است.

### مردم مدینه و رسول اکرم

مردم مدینه دو قبیله بودند به نام اوس و خزرج که همیشه با هم جنگ داشتند. یک نفر از آنها به نام اسعد بن زراره می آید به مکه برای اینکه از قریش استمداد کند. وارد می شود بر یکی از مردم قریش. کعبه از قدیم معبد بود گو اینکه در آن زمان بتخانه بود و رسم طواف که از زمان حضرت ابراهیم معمول بود هنوز ادامه داشت. هر کس که می آمد - یک طوافی هم دور کعبه می کرد. این شخص وقتی خواست برود به زیارت کعبه و طواف بکند - میزبانش به او گفت: (مواظب باش! مردی در میان ما پیدا شده - ساحر و جادوگری که گاهی در مسجد الحرام پیدا می شود و سخنان دلربای عجیبی دارد. یک وقت سخنان او به گوش تو نرسد که تو را بی اختیار می کند. سحری در سخنان او هست.) اتفاقاً او موقعی می رود برای طواف که رسول اکرم در کنار کعبه در حجر اسماعیل نشسته بودند و با خودشان قرآن می خواندند. در گوش این شخص پنبه کرده بودند که یکوقت چیزی نشنود. مشغول طواف کردن بود که قیافه شخصی خیلی او را جذب کرد. (رسول اکرم سیمای عجیبی داشتند). گفت نکنند این همان آدمی باشد که اینها می گویند؟ یک وقت با خودش فکر کرد که عجب دیوانگی است که من گوشهایم را پنبه کرده ام. من آدمم - حرفهای او را می شنوم - پنبه را از گوشش انداخت بیرون. آیات قرآن را شنید. تمایل پیدا کرد. این امر منشأ آشنایی مردم مدینه با رسول اکرم (ص) شد. بعد آمد صحبتهایی کرد و بعدها ملاقاتهای محرمانه ای با حضرت رسول کردند تا اینکه عده ای از اینها به مکه آمدند و قرار شد در موسم حج در یکی از شبهای تشریق یعنی شب دوازدهم وقتی که همه خواب هستند بیایند در منا - در عقبه وسطی - در یکی از گردنه های آنجا - رسول اکرم (ص) هم بیایند آنجا و حرفهایشان را بزنند. در آنجا رسول اکرم فرمود من شما را دعوت می کنم به خدای یگانه و... و شما اگر حاضرید ایمان بیاورید - من به شهر شما خواهم آمد. آنها هم قبول کردند و مسلمان شدند - که جریانش مفصل است. زمینه اینکه رسول اکرم (ص) از مکه به مدینه منتقل بشوند فراهم شد. این اولین حادثه بود. بعد حضرت رسول (ص) مصعب بن عمیر را فرستادند به مدینه و او در آنجا به مردم قرآن تعلیم داد. اینهایی که ابتدا آمده بودند - عده اندکی بودند - به وسیله این مبلغ بزرگوار عده زیاد دیگری مسلمان شدند و تقریباً جو مدینه مساعد شد. قریش هم روز بروز بر سختگیری خود می افزودند - و در نهایت امر تصمیم گرفتند که دیگر کار رسول اکرم را یکسر کنند. در (دارالندوه) تشکیل جلسه دادند - که این آیه قرآن یکسر اشاره به آنهاست.

### جلسه دارالندوه

دارالندوه حکم مجلس سنای مکه بوده. مکه اساساً نه از خودش حکومتی داشت به شکل پادشاهی یا جمهوری - و نه تابع یک مرکزی بود. یکنوع حکومت ملوک الطوائفی داشتند. قراری داشتند که از هر قبیله ای چند نفر با شرایطی و از جمله اینکه از چهل

سال کمتر نداشته باشند بیایند در آنجا جمع بشوند و درباره مشکلاتی که پیش می‌آید با یکدیگر مشورت کنند و هر چه در آنجا تصمیم می‌گرفتند - دیگر مردم قریش عمل می‌کردند. (دارالندوه) یکی از اطق‌هایی بود که در اطراف مسجد الحرام بود. الان آن محل خراب شده و داخل مسجد الحرام است. در آنجا پیشنهادهایی کردند - گفتند بالاخره باید به یک شکلی آزادی را از محمد سلب کنیم - یا اساساً او را بکشیم یا حبسش کنیم و یا لااقل شرش را از اینجا بکنیم و تبعیدش کنیم - هر جا می‌خواهد برود. در اینجا است که هم شیعه و هم سنی نوشته‌اند پیرمردی در این مجلس ظاهر شد با اینکه قرار نبود که غیر قریش کس دیگر را در آنجا راه بدهند و گفت من اهل نجد هستم. گفتند اینجا جای تو نیست. گفت نه - من راجع به همین موضوعی که قریش در اینجا بحث می‌کنند صحبت و فکر دارم. بالاخره اجازه گرفت و داخل شد. و در اخبار وارد شده که این پیرمرد انسان نبود و شیطان بود که به صورت یک پیرمرد مجسم شد. به هر حال در تاریخ - او به نام (شیخ نجدی) معروف شد که در آن مجلس شیخ نجدی هم اظهار نظر کرد و در آخر هم نظر شیخ نجدی تصویب شد. آن پیشنهاد که گفتند یک نفر را بفرستند پیغمبر را بکشند رد شد. همان شیخ نجدی گفت این عملی نیست. اگر شما یک نفر بفرستید - قطعاً بنی هاشم به انتقام خون محمد او را خواهند کشت و کیست که یقین داشته باشد که کشته می‌شود و حاضر شود این کار را انجام دهد. گفتند او را حبس می‌کنیم. گفت حبس هم مصلحت نیست زیرا باز بنی هاشم به اعتبار اینکه به آنها بر می‌خورند که فردی از آنها محبوس باشد - اگر چه به تنهایی زورشان به شما نمی‌رسد ولی ممکن است در موقع حج که مردم جمع می‌شوند - از نیروی مردم استمداد کنند و محمد را از حبس بیرون بکشند. پیشنهاد تبعید شد. گفت این از همه خطرناکتر است. او مردی خوش صورت و خوش بیان و گیرا است. الان به تنهایی در این شهر افراد شما را به تدریج دارد جذب می‌کند. یک وقت می‌بینید رفتدر میان قبایل عرب چندین هزار نفر را پیرو خودش کرد و با چندین هزار مسلح آمد سراغ شما. در آخر پیشنهاد شد و مورد قبول واقع شد که او را بکشند ولی به این شکل که از هر یک از قبایل قریش یک نفر در کشتن شرکت کند - و از بنی هاشم هم یک نفر باشد (چون از بنی هاشم - ابولهب را در میان خودشان داشتند) و دسته جمعی او را بکشند و به این ترتیب خونس را لوث کنند - و اگر بنی هاشم ادعا کردند - می‌گوییم قبیله شما هم شرکت داشتند. حداکثر این است که به آنها دیه می‌دهیم. دیه ده انسان را هم خواستند - می‌دهیم.

### هجرت پیامبر اکرم

همان شبی که اینها تصمیم گرفتند این تصمیم محرمانه را اجرا بکنند وحی الهی بر پیغمبر اکرم نازل شد (همان حرفی که به موسی گفته شد: - ان الملا یا تمرون بک یقتلوک فاخرج): و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتو کاو یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین - از مکه بیرون برو - خواستند شبانه بریزند. ابولهب که یکی از آنها بود مانع شد. گفت شب ریختن به خانه کسی صحیح نیست. در آنجا زن هست - بچه هست - یک وقت اینها می‌ترسند یا کشته می‌شوند. باید صبر کنیم تا صبح شود. (باز همین مقدار وجدان و شرف داشت). گفتند بسیار خوب. آمدند دور خانه پیغمبر حلقه زدند و کشیک می‌دادند - منتظر که صبح بشود و در روشنایی بریزند خانه پیغمبر. این مطلب مورد اتفاق جمیع محدثین و مورخین است و در این جهت حتی یک نفر تشکیک نکرده است که پیغمبر اکرم - علی علیه السلام را خواست و فرمود علی جان! تو امشب باید برای من فداکاری بکنی. عرض کرد یا رسول الله! هر چه شما امر بفرمایید. فرمود امشب - تو در بستر من می‌خوابی و همان برد و جامه‌ای را که من موقع خواب به سر می‌کشم به سر میکشی. عرض کرد: بسیار خوب. قبلاً علی علیه السلام و (هند بن ابی هاله) آن نقطه‌ای که رسول اکرم باید بروند در آنجا مخفی بشوند یعنی غار ثور را در نظر گرفتند - چون قرار بود در مدتی که حضرت در غار هستند رابطه مخفیانه‌ای در کار باشد و این دو - مرکب فراهم کنند و آذوقه برایشان بفرستند. شب - علی (ع) آمد خوابید و پیغمبر اکرم (ص) بیرون رفت. در بین راه که حضرت می‌رفتند به ابوبکر برخورد کردند. حضرت - ابوبکر را با خودشان بردند. در نزدیکی مکه غاری است

به نام غار ثور - در غریمکه و در یکره‌ای است که اگر کسی بخواهد به مدینه برود از آنجا نمی رود. مخصوصا راه را منحرف کردند. پیغمبر اکرم (ص) با ابوبکر رفتند و در آن محل مخفی شدند. قریش هم منتظر که صبح دسته جمعی بریزند و اینقدر کارد و چاقو به حضرت بزنند نه با شمشیر که بگویند یک نفر کشته که حضرت کشته بشود و بعد هم اگر بگویند کی کشت - بگویند هر کسی یک وسیله ای داشت و ضربه ای زد. اول صبح که شد اینها مراقب بودند که یک وقت پیغمبر اکرم از آنجا بیرون نرود. ناگاه کسی از جا بلند شد. نگاه کردند دیدند علی است. این صاحبک رفیقت کجاست؟ فرمود مگر شما او را به من سپرده بودید که از من می خواهید؟ گفتند پس چه شد؟ فرمود: شما تصمیم گرفته بودید که او را از شهرتان تبعید کنید - او هم خودش تبعید شد. خیلی ناراحت شدند. گفتند بریزیم همین را به جای او بکشیم - حالا خودش نیست جانشینش را بکشیم. یکی از آنها گفت او را رها کنیم - جوان است و محمد فریض داده است. فرمود: به خدا قسم اگر عقل مرا در میان همه مردم دنیا تقسیم کنند - اگر همه دیوانه باشند عاقل می شوند. از همه تان عاقل تر و فهمیده ترم.

### غار ثور

حضرت رسول (ص) را تعقیب کردند. دنبال اثر پای حضرت را گرفتند تا به آن غار رسیدند. دیدند اینجا اثری که کسی به تازگی درون غار رفته باشد نیست. عنکبوتی هست و در اینجا تنیده است - و مرغی هست و لانه او. گفتند نه - اینجا نمی شود کسی آمده باشد. تا آنجا رسیدند که حضرت رسول (ص) و ابوبکر صدای آنها را می شنیدند و همین جا بود که ابوبکر خیلی مضطرب شده و قلبش به طیش افتاده بود و می ترسید. این آیه قرآن است - یعنی روایت نیست که بگوئیم فقط شیعه ها قبول دارند و سنیها قبول ندارند. آیه این است: - الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذين كفروا ثاني اثنين اذ هما في الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا - یعنی اگر شما مردم قریش پیغمبر را یاری نکنید - خدا او را یاری کرد و یاری می کند همچنانکه در داستان غار - پیغمبر را یاری کرد - در شب هجرت در حالی که آن دو در غار بودند. (هما) نشان می دهد که غیر از پیغمبر یک نفر دیگر هم بوده است که همان ابوبکر است. - اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا - (کلمه) (صاحب) (اصلا در لغت عرب یعنی همراه. حتی به حیوانی هم که همراه کسی باشد عرب می گوید: صاحب). آنگاه که پیغمبر به همراه خود گفت: نترس - غصه نخور - خدا با ماست. - فانزل الله سكينته عليه و ایده بجنود لم تروها - خداوند وقار خودش را بر پیغمبر نازل کرد. دیگر نمی گوید وقار را بر هر دو نفر نازل کرد. رحمت خودش را بر پیغمبر نازل کرد و پیغمبر را تأیید نمود. نمی گوید هر دو را تأیید کرد. حالا بگذاریم از این قضیه. تا به این مرحله رسید - از همان جا برگشتند. گفتند ما نفهمیدیم این چطور شد؟ به آسمان بالا رفت یا به زمین فرو رفت؟ مدتی گشتند. پیدا نکردند که نکردند. سه شبانه روز یا بیشتر پیغمبر اکرم (ص) در همان غار بسر بردند. آن دلهای شب که می شد - هند بن ابی هاله که پسر خدیجه است از شوهر دیگری - و مرد بسیار بزرگواری است محرمانه آذوقه می برد و بر می گشت. قبلا قرار گذاشته بودند مرکب تهیه کنند. دو تا مرکب تهیه کردند و شبانه بردند کنار غار - آنها سوار شدند و راه مدینه را پیش گرفتند. حالا قرآن می گوید ببینید خداوند پیغمبر را در چه سختیایی به چه نحوی کمک و مدد کرد. آنها نقشه کشیدند و فکر کردند و سیاست به کار بردند ولی نمی دانستند که خدا اگر بخواهد - مکر او بالاتر است. - و اذ يمكر بك الذين كفروا - و آنگاه که کافران درباره تو مکر و حيله به کار می برند برای اینکه یکی از سه کار را درباره تو انجام بدهند: - ليشتوك - (اثبات) (معنايش حبس است. چون کسی را که حبس می کنند در یکجا ثابت و ساکن نگه می دارند. عرب وقتی می گوید (اثبت) (یعنی حبس کن) برای اینکه تو را در یک جا ثابت نگه دارند یعنی زندانیت کنند. - او يقتلوک - یا خونت را بریزند. - او یخرجوک - یا تبعیدت کنند. - و یمکرون - آنها مکر می کنند. قریش به مکر و حيله های خودشان خیلی اعتماد داشتند و مثلا می گفتند چنان می کنیم که خونس لوث بشود - ولی نمی دانستند که بالایی همه این تدبیرها و نقشه ها تقدیر و اراده الهی است و اگر بنده ای مشمول عنایت الهی بشود - هیچ

قدرتی نمی تواند او را از میان ببرد. (مکر) نقشه ای است که هدفش روشن نیست. اگر انسان نقشه ای بکشد که آن نقشه هدف معینی در نظر دارد اما مردم که می بینند خیال می کنند برای هدف دیگری است - این را می گویند (مکر). خدا هم گاهی حوادث را طوری به وجود می آورد که انسان نمی داند این حادثه برای فلان هدف و مقصد است - خیال می کند برای هدف دیگری است - ولی نتیجه نهائیش چیز دیگری است. این است که خدا هم مکر می کند یعنی خدا هم حوادثی به وجود می آورد که ظاهرش یک طور است ولی هدف اصلی چیز دیگر است. آنها مکر می کنند - خدا هم مکر می کند - و خدا از همه مکر کنندگان بالاتر و بهتر است.

## مهاجرین

گروهی از مسلمانهای صدر اسلام - مهاجرین اولین یا به تعبیر قرآن - سابقون الاولون - نامیده می شوند. مهاجرین اولین یعنی کسانی که قبل از آنکه پیغمبر اکرم به مدینه تشریف ببرند مسلمان شده بودند و آن وقتی که بنا شد پیغمبر اکرم خانه و دیار را - مکه را رها کنند و بیایند به مدینه - اینها همه چیز خود را یعنی زن و زندگی و مال و ثروت و خویشاوندان و اقارب خویش را یکجا رها کردند و به دنبال ایده و عقیده و ایمان خودشان رفتند. این یک مسئله شوخی نیست. فرض کنید برای ما چنین چیزی پیش بیاید و بخواهیم برای ایمان خودمان کار بکنیم. خودمان را در نظر بگیریم با کار و شغل و زن و بچه خود - با همین وضعی که الان داریم. یکدفعه از طرف رهبر دینی و ایمانی ما فرمان صادر می شود که همه یکجا باید از اینجا حرکت کنیم برویم در یک مملکت دیگر یا در یک شهر دیگر - آنجا را مرکز قرار بدهیم. ناگهان باید شغل و زن و بچه و پدر و مادر و برادر و خواهر و خلاصه زندگیمان را رها کنیم و راه بیفتیم. این از کمال خلوص و از نهایت ایمان حکایت می کند. قرآن اینها را مهاجرین اولین می نامد...

## انصار

دسته دوم که اینجا به آنها اشاره شده است - کسانی هستند که قرآن آنها را (انصار) می نامد یعنی یاوران. مقصود - مسلمانانی هستند که در مدینه بودند و در مدینه اسلام اختیار کرده بودند و حاضر شدند که شهر خودشان را مرکز اسلام قرار بدهند و برادران مسلمانشان را که از مکه و جاهای دیگر و البته بیشتر از مکه می آیند در حالی که هیچ ندارند و دست خالی می آیند بپذیرند و نه تنها در خانه های خود جای بدهند و به عنوان یک مهمان بپذیرند بلکه از جان و مال و حیثیت آنها حمایت کنند مثل خودشان. به طوری که در تاریخ آمده است - منهای ناموس - هر چه داشتند با برادران مسلمان خود به اشتراک در میان گذاشتند و حتی برادران مسلمان را بر خودشان مقدم می داشتند: - و یثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه -. آن هجرت بزرگ مسلمان صدر اسلام خیلی اهمیت داشت ولی اگر پذیرش انصار نمی بود آنها نمی توانستند کاری انجام بدهند. اینها را هم قرآن تحت عنوان - والذین آووا و نصروا - ذکر می کند. آنان که پناه دادند و یاری کردند این مهاجران را. هم مهاجرت آنها در روزهای سختی اسلام بود - هم یاری کردن اینها. هم آنها گذشت و فداکاریشان زیاد بود هم اینها.

## منافقین و پیامبر اکرم

ان الذین جاؤا بالافک عصبه منکم لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم لکل مرء منہم ما اکتسب من الاثم و الذی تولی کبره منہم له عذاب عظیم • لولا - اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیرا و قالوا هذا افک مبین -. آیات به اصطلاح (افک) است. (افک) دروغ بزرگی (تهمتی) است که برای بردن آبروی رسول خدا بعضی از منافقین برای همسر رسول خدا جعل کردند. داستانش را قبلا به تفصیل نقل کردیم. اکنون آیات را می خوانیم و نکاتی که از این آیات استفاده می شود که نکات تربیتی و



اجتماعی بسیار حساسی است و حتی مورد ابتلای خود ما در زمان خودمان است بیان می کنیم. آیه می فرماید. (- ان الذین جاؤا بالافک عصبه منکم) - آنان که (افک) را ساختند و خلق کردند - بدانید یک دسته متشکل و یک عده افراد به هم وابسته از خود شما هستند. قرآن به این وسیله مؤمنین و مسلمین را بیدار می کند که توجه داشته باشید در داخل خود شما - از متظاهران به اسلام - افراد و دسته جاتی هستند که دنبال مقصدها و هدفهای خطرناکی باشند - یعنی قرآن می خواهد بگوید قصه ساختن این (افک) از طرف کسانی که ساختند روی غفلت و بی توجهی و ولنگاری نبود - روی منظور و هدف بود - هدف هم بی آبرو ساختن پیغمبر و از اعتبار انداختن پیغمبر بود - که به هدفشان نرسیدند. قرآن می گوید آنها یک دسته به هم وابسته از میان خود شما بودند - و بعد می گوید این شری بود که نتیجه اش خیر بود - و در واقع این شر نبود: (- لا تحسبه شرا لکم بل هو خیر لکم) - گمان نکنید که این یک حادثه سوئی بود و شکستی برای شما مسلمانان بود - خیر - این داستان با همه تلخی آن به سود جامعه اسلامی بود. حال چرا قرآن این داستان را خیر می داند نه شر و حال آن که داستان بسیار تلخی بود؟ داستانی برای مفتضح کردن پیغمبر اکرم ساخته بودند و روزهای متوالی حدود چهل روز گذشت تا اینکه وحی نازل شد و تدریجا اوضاع روشن گردید. خدا می داند در این مدت بر پیغمبر اکرم و نزدیکان آن حضرت چه گذشت! این را به دو دلیل قرآن می گوید خیر است: یکدلیل اینکه این گروه منافق شناخته شدند. در هر جامعه ای یکی از بزرگترین خطرها این است که صفوف مشخص نباشد - افراد مؤمن و افراد منافق همه در یک صف باشند. تا وقتی که اوضاع آرام است خطری ندارد. یک تکان که به اجتماع بخورد اجتماع از ناحیه منافقین بزرگترین صدمه ها را می بیند. لهذا به واسطه حوادثی که برای جامعه پیش می آید باطنها آشکار می شود و آزمایش پیش می آید - مؤمنها در صف مؤمنین قرار می گیرند و منافقها پرده نفاقشان دریده می شود و در صفی که شایسته آن هستند قرار می گیرند. این یک خیر بزرگ برای جامعه است. آن منافقینی که این داستان را جعل کرده بودند - آنچه برایشان به تعبیر قرآن ماند (اثم) بود. (اثم یعنی داغ گناه. تا زنده بودند - دیگر اعتبار پیدا نکردند. فایده دوم این بود که سازندگان داستان - این داستان را آگاهانه جعل کردند نه ناآگاهانه - ولی عامه مسلمین نا آگاهانه ابزار این (عصبه) قرار گرفتند. اکثریت مسلمین با اینکه مسلمان بودند - با ایمان و مخلص بودند و غرض و مرضی نداشتند بلند گوی این (عصبه) قرار گرفتند ولی از روی عدم آگاهی و عدم توجه - که خود قرآن مطلب را خوب تشریح می کند. این یک خطر بزرگ است برای یک اجتماع - که افرادش نا آگاه باشند. دشمن اگر زیرک باشد خود اینها را ابزار علیه خودشان قرار می دهد - یک داستان جعل می کند - بعد این داستان را به زبان خود اینها می اندازد - تا خودشان قصه ای را که دشمنشان علیه خودشان جعل کرده بازگو کنند. این علتش نا آگاهی است و نباید مردمی اینقدر نا آگاه باشند که حرفی را که دشمن ساخته ندانسته بازگو کنند. حرفی که دشمن جعل می کند وظیفه شما این است که همان جا دفنش کنید. اصلا دشمن می خواهد این پخش بشود. شما باید دفنش کنید و به یک نفر هم نگویید - تا به این وسیله با حربه سکوت نقشه دشمن را نقش بر آب کنید. فایده دوم این داستان این بود که اشتباهی که مسلمین کردند این بود که (مشخص شد) یعنی حرفی را که یک عصبه (یک جمعیت و یک دسته به هم وابسته) جعل کردند - ساده لوحانه و نا آگاهانه از آنها شنیدند و بعد که به هم رسیدند - گفتند: چنین حرفی شنیدیم - آن یکی گفت: من هم شنیدم - دیگری گفت: نمی دانم خدا عالم است - باز این او نقل کرد و نتیجه این شد که جامعه مسلمان - ساده لوحانه و نا آگاهانه بلند گوی یک جمعیت چند نفری شد. این داستان (افک) که پیدا شد یک بیدار باش عجیبی بود. همه چشمها را به هم مالیدند: از یک طرف آنها را شناختیم و از طرف دیگر خودمان را شناختیم. ما چرا چنین اشتباه بزرگی را مرتکب شدیم - چرا ابزار دست اینها شدیم؟!... فایده دوم داستان افک همین بود که به مسلمین یک آگاهی و یک هوشیاری داد. در خود قرآن آورد که برای همیشه بماند - مردم بخوانند و برای همیشه درس بگیرند که مسلمان! نا آگاهانه ابزار قرار نگیر - نا آگاهانه بلند گوی دشمن نباش. خدا می داند این یهودیها در درجه اول و بهاییها که ابزار دست یهودیها هستند چقدر از این جور داستانها جعل کردند. گاهی یک چیزی را یک یهودی یا یک مسیحی علیه مسلمین جعل کرده - آنقدر شایع شده که کم

کم داخل کتابها آمده - بعد آنقدر مسلم فرض شده که خود مسلمین باورشان آمده است - مثل داستان کتابسوزی اسکندریه.

## تاریخچه نبرد مسلمین

می دانیم که اسلام دین توحید است و برای هیچ مسئله ای به اندازه توحید یعنی خدای یگانه را پرستش کردن و غیر او را پرستش نکردن اهمیت‌تقابل نیست و نسبت به هیچ مسئله ای به اندازه این مسئله حساسیت ندارد. مردم قریش که در مکه بودند مشرک بودند. این بود که یک نبرد پی گیری میان پیغمبر اکرم و مردم قریش که همان قبیله رسول اکرم بودند در گرفت. سیزده سال پیغمبر اکرم در مکه بودند. در تمام دوره سیزده ساله مکه به احدی اجازه جهاد و حتی دفاع نداد - تا آنجا که واقعا مسلمانان به تنگ آمدند و با اجازه آن حضرت گروهی به حبشه مهاجرت کردند - اما سایرین ماندند و زجر کشیدند. تنها در سال دوم مدینه بود که رخصت جهاد داده شد. در دوره مکه مسلمانان تعلیمات دیدند - با روح اسلام آشنا شدند - ثقافت اسلامی در اعماق روحشان نفوذ یافت. نتیجه این شد که پس از ورود در مدینه هر کدام یک مبلغ واقعی اسلام بودند و رسول اکرم که آنها را به اطراف و اکناف می فرستاد خوب از عهده بر میآمدند. هنگامی هم که به جهاد می رفتند می دانستند برای چه هدف و ایده ای می جنگند. به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام: و حملوا بصائرهم علی اسیافهم. (همانا بصیرتها و اندیشه های روشن و حساب شده خود را بر شمشیرهای خود حمل می کردند. چنین شمشیرهای آبدیده و انسانهای تعلیمات یافته بودند که توانستند رسالت خود را در زمینه اسلام انجام دهند. وقتی که تاریخ را می خوانیم و گفتگوهای این مردم را که تا چند سال پیش جز شمشیر و شتر چیزی را نمی شناختند می بینیم - از اندیشه بلند و ثقافت اسلامی اینها غرق در حیرت می شویم. بعد از ۱۳ سال - رسول اکرم (ص) آمدند مدینه و در مدینه بود که مسلمین قوت و قدرتی پیدا کردند. جنگ بدر و جنگ احد و جنگ خندق و چند جنگ کوچک دیگر میان مسلمین که در مدینه بودند با مشرکین قریش که در مکه بودند در گرفت. در جنگ بدر مسلمانها فتح خیلی بزرگی نمودند.

## غزوه احد

چنانکه می دانیم - ماجرای احد به صورت غم انگیزی برای مسلمین پایان یافت. هفتاد نفر از مسلمین و از آن جمله جناب حمزه - عموی پیغمبر - شهید شدند. مسلمین در ابتدا پیروز شدند و بعد در اثر بی انضباطی گروهی که از طرف رسول خدا بر روی یک تل (گماشته شدند - مورد شیبخون دشمن واقع شدند. گروهی کشته و گروهی پراکنده شدند و گروه کمی دور رسول اکرم باقی ماندند. آخر کار همان گروه اندک بار دیگر نیروها را جمع کردند و مانع پیشروی بیشتر دشمن شدند. مخصوصا شایعه اینکه رسول اکرم کشته شد بیشتر سبب پراکنده شدن مسلمین گشت - اما همین که فهمیدند رسول اکرم زنده است نیروی روحی خویش را بازیافتند.

## صلح حدیبیه

پیغمبر اکرم در زمان خودشان صلحی کردند که اسباب تعجب و بلکه اسباب ناراحتی اصحابشان شد - ولی بعد از یکی دو سال تصدیق کردند که کار پیغمبر درست بود. سال ششم هجری است - بعد از آن است که جنگ بدر - آن جنگ خونین به آن شکل واقع شده و قریش بزرگترین کینه ها را با پیغمبر پیدا کرده اند - و بعد از آن است که جنگ احد پیش آمده و قریش تا اندازه ای از پیغمبر انتقام گرفته اند و باز مسلمین نسبتبه آنها کینه بسیار شدیدی دارند - و به هر حال - از نظر قریش دشمن ترین دشمنانشان پیغمبر - و از نظر مسلمین هم دشمن ترین دشمنانشان قریش است. ماه ذی القعدة پیش آمد که به اصطلاح ماه حرام بود. در ماه حرام سنت جاهلیتیز این بود که اسلحه به زمین گذاشته می شد و نمی جنگیدند. دشمنهای خونی - در غیر ماه حرام اگر به یکدیگر



می رسیدند - البته همدیگر را قتل عام می کردند ولی در ماه حرام به احترام این ماه اقدامی نمی کردند.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتهد فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۰۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ IR۹۰-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از

پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند

آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

